

بررسی فقهی - حقوقی لزوم و جواز وکالت بلاعزل و تأثیر فوت، جنون و سفه در آن

سعید حسن زاده دلگشا^۱

هانیه جاهدی^۲

چکیده

از نظر فقها و حقوقدانان وکالت عقدی است جایز و از مصادیق بارز عقود اذنی می‌باشد. گاهی طرفین عقد در صدد آن هستند که وکالت از دوام و بقاء بیشتری برخوردار گردد و به دنبال آن هستند که صرفاً به اراده هریک از طرفین، فوت، جنون یا حجر هر یک از طرفین فسخ نشود، در این جا وکالت بلاعزل استفاده می‌شود. در این نوع وکالت اگر حق عزل موکل به نوعی تحدید شده باشد که طرفین عقد نیز به دنبال چنین منظوری می‌باشند بسته به آن که این تحدید حق عزل به چه شکل باشد آثار و احکام وکالت متفاوت است. اگر شرط عدم عزل در خود عقد وکالت یا عقود جایز دیگر باشد، نظر صحیح این است که با عزل وکیل از سوی موکل، وی عزل خواهد شد. ولی اگر شرط عدم عزل در ضمن عقد لازم دیگر به صورت شرط نتیجه باشد یا به صورت سلب حق عزل باشد موکل نمی‌تواند وکیل خود را عزل کند ولی در هر صورت این امر وکالت را به عقد لازم تبدیل نمی‌کند.

واژگان کلیدی: وکالت، وکالت بلاعزل، لزوم و جواز، موت، جنون

^۱ - استادیار دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی

مقدمه

یکی از راهکارهایی که امروزه، موجب تسهیل در امور اجتماعی و اقتصادی اشخاص شده است توسل به وکالت و برگزیدن وکیل برای انجام اموراتی است که یا تخصص آن را ندارند و یا به جهاتی انجام آن توسط خود افراد میسر نمی باشد. به همین جهت امروزه بسیاری از مراجعین دفاتر اسناد رسمی خواهان تنظیم وکالتنامه های رسمی برای انجام امور خود می باشد.

طبق ماده ۶۵۶ قانون مدنی عقد وکالت مبتنی بر اعطای نیابت است به همین جهت از عقود اذنی نیز به شمار می آید و اذنی بودن آن حکایت از جایز بودن آن دارد به عبارت دیگر هر وقت وکیل یا موکل بخواهند می توانند آن را فسخ کنند، که قانونگذار نیز در ماده ۶۷۹ قانون مدنی بیان می کند که موکل می تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگر این که عدم عزل او در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد.

در تحلیل ماده ۶۷۹ قانون مدنی، برخی از فقها و حقوق دانان بر این اعتقادند که:

۱- جواز، اقتضاء ذات عقد وکالت می باشد: عده ای از فقها و حقوق دانان، جواز را اقتضاء ذات عقد وکالت می دانند و ماده ۶۷۹ قانون مدنی را، استثنایی دانسته و آن را به دیگر عقود (جایز) تعمیم نمی دهند. استدلال آنان این است که چون جواز، اقتضاء ذات عقد وکالت می باشد، شرط عدم عزل خلاف مقتضای عقد است فلذا اعتباری برای آن قائل نمی باشند. بلکه تنها آن چه از شرط حاصل می شود را فقط، تعهد عدم استفاده از حق عزل می پندارند. (محقق حلی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۸۱- قائم مقامی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۵۷)

۲- عده ای دیگر جواز را اقتضاء ذات عقد وکالت نمی دانند بلکه آن را مقتضای اطلاق عقد وکالت می دانند، ولی شرط عدم عزل را فقط هنگامی معتبر می شمرند که ضمن عقد لازمی مقرر گردد. این نظر، نظر مشهور فقهاست. (شهید ثانی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۲۲۹)

قانون مدنی نیز به پیروی از نظر مشهور، در ماده ۶۷۹ این نظر را پذیرفته است. البته گروهی از حقوق دانان، با اعتقاد به مطلب مذکور (جواز اقتضای ذات عقد نمی- باشد) تفسیری دیگر ارائه می دهند و بر این عقیده اند که؛ جواز اقتضاء ذات عقد وکالت نمی باشد و مانند گروه قبلی آن را مقتضای اطلاق عقد می دانند اما با تفسیری موسع و اتکاء به حاکمیت اراده که آن را متکی به ماده ۱۰^۱ قانون مدنی می دانند، حکم ماده ۶۷۹ قانون مدنی را هم به عقود دیگر و هم به شرط عدم عزل، حتی ضمن خود عقد وکالت تسری می دهند. (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۲۰۸ - امامی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۳۱۳)

در این مقاله سعی شده است تا ضمن ارائه نظرات برخی از فقها و حقوق دانان، شرط وکالت وکیل و عدم عزل او و آثار و احکام آن در مورد موت، جنون و سفه یکی از طرفین در صورت شرط عدم عزل وکیل مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. این مقاله در سه گفتار تنظیم شده است. گفتار اول به بیان تعریفی از وکالت اختصاص یافته و در گفتار دوم لزوم و جواز عقد و در گفتار سوم وکالت بلاعزل و نوع شرط اثرگذار در آن و آثار و احکام آن پرداخته می شود.

گفتار اول: تعریف وکالت

مبحث اول: تعریف لغوی وکالت

وکیل عبارت است از شخصی که موکل امور خود را به او واگذار نموده تا قیام به امر او نماید و اسم وکالت به فتح است و به کسر هم خوانده می شود و حقیقت توکل اظهار عجز و اعتماد بر غیر است. (زبیدی، ۱۹۸۹، ج ۸، ص ۱۵۹)

مبحث دوم: تعریف فقهی وکالت

بعضی از فقهای شیعه، وکالت را با فرض عقد بودن تعریف نموده اند و گروهی نیز بدون لحاظ چنین فرضی به تعریف وکالت پرداخته اند. از جمله کسانی

۱ ماده ۱۰ قانون مدنی « قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن منعقد نموده اند در صورتی که مخالف صریح قانون نباشند، نافذ است. که همان اصل حاکمیت اراده است.»

که بدون در نظر گرفتن عقد بودن وکالت، ابتدائاً آن را تعریف نموده، شهید اول است، ایشان در تعریف وکالت آن را استنابت در تصرف عنوان نموده است یعنی شخصی، دیگری را جهت تصرف در امری نایب خود قرار می دهد. (شهید اول، ۱۴۱۱هـ، ص ۱۴۷)

شهید ثانی نیز به همین ترتیب با اضافه نمودن قید «بالذات» می گوید: وکالت اساساً و ذاتاً غیر از استنابت، چیز دیگری نیست و استنابت را به منزله جنس (نه خود جنس) برای وکالت می داند که شامل امانات مالکيه همانند ودیعه و عاریه و قرض و غیر آن می شود. و با قید تصرفی که شهید اول آورده، ودیعه از تعریف خارج می گردد، چرا که ودیعه فقط استنابه در حفظ و نگهداری است اما در قرض و مساقات و مزارعه، استنابت به صورت ضمنی یا التزامی وجود دارد. (شهید ثانی، ۱۴۲۵، ص ۲۳۷)

و گروهی دیگر از فقهای شیعه همان گونه که پیشتر ذکر شد، وکالت را با فرض عقد بودن آن تعریف کرده اند یعنی عقد وکالت را تعریف کرده اند، نه وکالت را. مثلاً علامه حلی آورده «و هو ما یدل علی استنابه فی التصرف» یعنی عقد وکالت عبارتست از: هر آن چه که دلالت نماید بر استنابه در تصرف (علامه حلی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۳۴۹) و نیز سید محمد جواد حسینی عاملی در شرح قواعد علامه نیز به تبعیت از او ضمن بیان معنی اصلی وکالت یعنی اسمی برای توکیل بودن آن، مراد از آن را عقد دانسته که دلالت بر استنابه در تصرف می نماید. (حسینی عاملی، ۱۳۲۷، ج ۷، ص ۵۲۲)

مبحث سوم: تعریف حقوقی وکالت

طبق ماده ۶۵۶ قانون مدنی، «وکالت عقدی است که به موجب آن، یکی از طرفین، طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود نماید»، در نتیجه ی عقد وکالت، وکیل به جای موکل، امر مورد وکالت را انجام می دهد. (امامی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۹۲)

بنابراین، با تعریفی که قانون مدنی از وکالت ارائه داده است، نتایجی به دست می آید که در شناخت ماهیت و اوصاف وکالت اهمیت ویژه ای دارد:

۱- اثر عقد وکالت، اعطای نیابت است: بدین معنا که با نیابت دادن موکل به وکیل، اقدامات وکیل به منزله اقدام موکل می باشد و وکیل در حکم واسطه است و آن چه می کند برای موکل است. (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۵۹)

۲- نیابت در امور اعتباری و ارادی است: از ظاهر ماده ی ۶۵۶ قانون مدنی چنین بر می آید که موضوع وکالت ممکن است انجام «عمل حقوقی» باشد مانند فروش خانه یا امر دیگری که در شمار اعمال مادی است و برای موکل انجام می شود مانند مقاطعه ساختن بنا یا تهیه نقشه ی آن یا انجام عمل جراحی یا نقاشی. با وجود این باید پذیرفت که نیابت اموری قابل استفاده و تصور است که به اراده انجام شود و آثاری به بار آورد، که وضع حقوقی موکل را تغییر دهد. وانگهی، پاره ای از مواد مربوط به وکالت در صورتی مفهوم پیدا می کند که نمایندگی مربوط به عمل حقوقی باشد. برای مثال، در ماده ی ۶۶۲ ق.م آمده است که «وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را بجا آورد. وکیل هم باید کسی باشد که برای انجام آن امر اهلیت داشته باشد» (کاتوزیان، منبع پیشین، ص ۶۰).

مفاد ماده در صورتی معنی پیدا می کند، که وکالت ناظر به عمل حقوقی باشد. زیرا، تنها در این امور است که اهلیت موکل برای تصرف در اموال خود و اهلیت وکیل برای انجام دادن آن مطرح می شود.

فقههای امامیه نیز، با این که درباره ی اختصاص موضوع وکالت به اعمال حقوقی تصریح نکرده اند، از تعریف مشهور آنان «استنباه در تصرف» چنین بر می آید که، اعطای نیابت در هر امری که قابل نیابت باشد امکان پذیر است چه امر و عمل حقوقی باشد چه عمل غیر حقوقی مثل عبادات و اعمال مادی، اگر عمل حقوقی و یا غیر حقوقی و یا عمل مادی را نتوان به نیابت انجام داد، از این حیث است که بنا به دلایلی قابلیت و استعداد نیابت پذیری را ندارد یا این که طرفین فاقد صلاحیت اعطای نیابت می باشند نه این که چون عمل مادی است، نمی توان نیابتاً آن را به جای آورد.

گفتار دوم: لزوم و جواز عقد

قراردادها از حیث دوام و استحکام به لازم، جایز و خیار تقسیم می شود.

اقسام عقد به اعتبار لزوم و جواز

۱- عقد لازم:

فطرت ساده انسانها در پیمان های فیما بین حکم می کند که باید به آن ها وفادار بود. انسان طبعاً از آنجا که به اجتماع، وابستگی خاصی دارد، همین وابستگی او را وادار می کند تا به گفته ها و قراردادهای خود وفادار باشد و پایبندی او به این قراردادهاست که طرف مقابل را وادار می دارد تا به او اعتماد کند و روابط مالی و حقوقی خود را با او تنظیم نماید گاهی این روابط به نحوی است که هیچ کس نمی تواند آن را از بین ببرد، استحکام این روابط بقدری است که رمز گسستن آن، فقط در موارد معینی، به دست متعاقدين آن است، ماده ۱۸۵ قانون مدنی مقرر می دارد: «عقد لازم آن است که هیچ یک از طرفین معامله حق فسخ آن را نداشته مگر در موارد معینه».

عقد لازم، به معنای عقد غیر قابل دگرگونی، عقدی ثابت و عقدی است که هیچ یک از دو سوی داد و ستد، حق برهم زدن آن را نداشته باشد مگر این که شارع قانونی را بنهد که جلوی لازم بودن عقد را بگیرد مانند حق خیار (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۹).. بنابراین در اثر عقد لازم رابطه ای ایجاد می شود که طرفین بدون رضایت همدیگر نمی توانند آن را بر هم بزنند و طرفین ملزم به رعایت مفاد قرارداد می باشند از نظر فقهی نیز پایبند بودن به پیمان، تکلیفی اخلاقی است و عهد شکن را بسیاری از قوانین الهی و اجتماعی نکوهش می کند. (قرآن، آیه ۵۶ و ۵۷ انفال) خداوند متعال در قرآن کریم با تنزیل: « اوفوا بالعقود » (قرآن، آیه ۱، مائده) و « ... ألا أن تکون تجاراً عن تراض قرآن، (آیه ۲۹، نساء) و آیاتی دیگر وفا به پیمان را اصلی مسلم شمرده است و به انسان ها امر کرده است که به روابط حقوقی و مالی یکدیگر احترام بگذارند و شخص خاطی از طرف عقلاء، مورد سرزنش قرار می گیرد.

علاوه بر آیات به چند حدیث نیز استناد شده است، از جمله؛ حدیث نبوی: لا یحل دم امرء مسلم و لا ماله الا بطیبه نفس منه (حر عاملی، ج ۶، باب سوم)

بر اساس این حدیث فقها لازم بودن بیع را استدلال کرده اند و بیان داشته اند که هر گاه مالی در اثر عقد به دیگری انتقال یابد آن شخص مالک آن مال می گردد. بنابراین بدون رضای او دست بردن در آن مال روا نیست چه دست بردن از روی برهم زدن عقد باشد یا نباشد. به نظر فقها این روایت نه تنها اصل لازم بودن بیع را اثبات می کند بلکه در تمام عقدها که سبب خارج شدن ملکی از دست مالک و به ملک دیگری در آمدن باشد نیز جاری است (بجنوردی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۱۸۵)

و به حدیث نبوی دیگری نیز استناد شده؛ البیعان بالخیار ما لم یفترقا و اذا تفرقا وجب البیع و لا خیار بعد الرضا (حر عاملی، بی تا، ج ۱۲، باب ۶، ح ۲). این روایت در کتابهای روایی شیعه و سنی نقل شده است و از آن به عنوان روایت مشهور یاد می شود. استناد به این حدیث بر لازم بودن عقد بدین گونه است که مراد از رضا؛ رضای داد و ستدی است یعنی شخص بدون این که کسی او را مجبور کند داد و ستدی که انجام یافته بپذیرد. البته منظور از رضا، رضای عمیق قلبی نیست بلکه از روی نیاز و ناگزیری است. وقتی دو سوی عقد معامله را انجام می دهند و از مجلس داد و ستد خارج می شوند بیع لازم می شود. این حدیث لازم و واجب بودن بیع را از همه زوایا ثابت می کند و در پی بیان لازم بودن دیگر عقدها نیست و از منظر فقها باید برای ثابت کردن لزوم برای دیگر عقدها باید به دلایل دیگری استناد کرد (شیخ انصاری، ۱۳۴۷، خیارات).

۲- عقد جایز

بر اساس نظر برخی از فقهای معاصر عقد جایز عقدی است که جایز بودن به معنای امکان فسخ عقد و به عنوان صفت ممیزه عقد می باشد که در واقع ممکن است در عقد جایز بر اثر دخالت برخی عوامل خاص، صفت عقد (جایز بودن) توسط اراده طرفین محدود یا ساقط شود. به عنوان مثال وکالت که عقدی جایز است،

موکل در ضمن عقد لازم حق عزل را از خود ساقط نماید این عدم امکان فسخ عارضی است و با ویژگی اصلی عقد منافات ندارد. (محقق داماد، ۱۳۷۹، ص ۱۱۲)
قانونگذاری در ماده ۱۸۶ قانون مدنی عقد جایز از این گونه تعریف می کند:
«عقد جایز آن است که هر یک از طرفین بتوانند هر وقتی بخواهد آن را فسخ کند».

بعد از تعریف عقد لازم و عقد جایز پرسش هایی قابل طرح است و آن این که:

۱- منشأ لزوم و جواز عقد چیست و نحوه تشخیص عقد لازم از عقد جایز به چه صورت است؟

۲- مبنای لزوم و جواز در عقود چیست؟ آیا اراده طرفین در لزوم و جواز عقد تأثیری دارد؟ به عبارت دیگر آیا اراده طرفین می تواند عقد لازم را به عقد جایز را به لازم تبدیل کند؟

پاسخ پرسش اول؛ در خصوص لزوم و جواز آن چه از معنای لزوم و جواز، مد نظر است نص قانونی یا هر چیزی است که می تواند نشانه ای از لزوم و جواز در یک عقد باشد.

برای لزوم عقد، علاوه بر دلایل فقهی و دلیل خاص که نص صریح قانون می باشد، دلیل عامی نیز وجود دارد و آن این که قانون در مورد برخی از عقود از قبیل مزارعه (ماده ۵۲۵ ق.م) صراحتاً بیان می دارد عقد لازم می باشد، ولی در مواردی که در قانون مدنی آمده اما در لزوم و جواز آن ها، اشاره ای نشده طبق اصل لزوم قراردادها و عقود (ماده ۲۱۹ ق.م) آنها را عقد لازم می دانیم. بنابراین اگر قانون، عقدی را لازم یا جایز اعلام نمود دلیل لزوم و یا جواز از آن، موجود است و اگر دلیل خاصی بیان نشد، طبق اصل لزوم (اصل عام)، حکم بر لازم بودن آن می کنیم. (شهیدی، ۱۳۸۵، ص ۶۲)

البته در قانون صراحتاً ذکر نگردیده است که وکالت عقد جایز می باشد و از نظر برخی حقوق دانان از جمله نقایصی که در قانون مدنی به چشم می خورد راجع به جایز بودن عقد وکالت است. البته همگان براین نظر توافق دارند که وکالت عقدی است جایز ولی این امر به صراحت در قانون مدنی ذکر نشده است. بر اساس مفاد ماده ۲۱۹ قانون مدنی کلیه عقود و قراردادها لازم می باشند (اصل لزوم) مگر این که قانون مدنی عقدی را جایز اعلام نماید. مانند ماده ۶۱۱ قانون مدنی که می گوید: «ودیعه عقدی است جایز» در عقد وکالت فقط ماده ۶۷۹ ق.م و وجود دارد که می گوید «موکل می تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگر این که وکالت وکیل یا عدم عزل در ضمن عقد لازم شرط شده باشد ما را به این توافق می رساند که وکالت عقدی است جایز. (نوین، بی تا، ش ۵، ص ۱۰)

به نظر می رسد ماده ۶۷۸ ق.م^۱ به ویژه بند سوم، بتواند دلیلی بر جایز بودن عقد وکالت باشد.

حال در مورد پرسش دوم، مبنای لزوم و جواز در عقود چیست؟ آیا اراده

طرفین در لزوم و جواز عقد تأثیری دارد؟

به عبارت دیگر لزوم و جواز عقود ریشه در کجا دارد؟ در این مورد فقها و حقوق دانان نظرات متفاوتی دارند که به شرح ذیل می باشد: ، فقها دیدگاه های متفاوتی را بیان کرده اند که به آن ها پرداخته می شود:

الف) لزوم و جواز مبتنی بر اراده متعاقدين است یعنی هدف متعاقدين در هر عقد لازمی اراده دو چیز است: اول تبادل که اثر مستقیم عقد است و دیگری التزام به آن. و بر این اساس است که طرفین می توانند در ضمن عقد لازم، شرط خیار کنند البته

۱ ماده ۶۷۸ ق.م: وکالت به طرق ذیل مرتفع می شود: ۱- به عزل موکل، ۲- به استعفای وکیل، ۳- به

موت یا به جنون وکیل یا موکل

اگر لزوم عقد از احکام شرعی باشد، امکان مخالفت با آن با شرط خیار وجود نخواهد داشت. (میرزای نائینی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۳)

ب) برخی دیگر از فقهای امامیه معتقدند لزوم و جواز خارج از ماهیت عقد می باشند نمی توان آن ها را جزء مقتضای ذات عقد دانست بلکه لزوم و جواز از احکام شرعی می باشد همانند سایر احکام شرعی (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۶، ص ۳۴۱) و بر همین اساس برخی، شرط لزوم عقد یا شرط عدم امکان فسخ در ضمن عقد جایز را به خاطر مخالفت با حکم شارع باطل دانسته اند. (حکیم، بی تا، ج ۱۳، ص ۳۳) در حالی که فقهایی که لزوم و جواز را جزء مقتضای عقد دانسته اند شرط لازم در جواز را به دلیل مخالفت با مقتضای ذات عقد هم باطل و هم مبطل دانسته اند. البته این دسته از فقها در مورد اینکه لزوم و جواز جزء احکام تأسیسی هستند یا احکام امضایی به چند دسته تقسیم می شوند که برخی از آنها معتقدند از احکام تأسیسی می باشد از جمله مرحوم محقق قمی: «بایع می تواند بعد از بیع در ثمن تصرف کند و مشتری می تواند در مبیع تصرف نماید ولی تا وقتی که شارع حکم به لزوم بیع نکند بایع می تواند بدون رضای مشتری بیع را از او بگیرد و ثمن را به او رد کردند». (میرزای قمی، ۱۳۲۴، ص ۵۲۹) و برخی دیگر لزوم و جواز را از احکام امضایی دانسته اند یعنی اسلام عیناً در این مورد عمل عرف را قبول کرده است اگر عقدی در عرف لازم بوده است لزوم و اگر جایز بوده است جواز آن را قبول کرده است. (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۵۹۵)

ج) برخی از فقهای امامیه لزوم و جواز عقود را نه مبتنی بر اراده طرفین و نه مبتنی بر حکم شارع دانسته اند بلکه مبتنی بر سیره عقلاء و عرف دانسته اند. (امام خمینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۰)

در مورد ماهیت لزوم جواز عقود علاوه بر فقها بین حقوقدانان نیز اتفاق نظر وجود ندارد و نظرات متفاوتی مطرح شده است. برخی از حقوقدانان لزوم و جواز را جزو مقتضای عقد دانسته اند و در این میان برخی معتقدند که لزوم جواز مقتضای

اطلاق است و در نتیجه شرط خلاف آن صحیح است (امامی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۳۱۱) ولی به نظر برخی لزوم و جواز مقتضای ذات عقد بوده و در نتیجه شرط لزوم عقد را به دلیل مخالفت با مقتضای عقد باطل و مبطل دانسته اند. (بروجردی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۶۳)

گروهی دیگر از حقوقدانان ها لزوم و جواز را مبتنی بر اراده متعاقدین دانسته اند مگر اینکه جایز بودن عقد به دلایلی با نظم عمومی مرتبط باشد که در این صورت طرفین می توانند عقد جایز را در روابط خود الزام آور سازند. (درودیان، ۱۳۷۹، ص ۳۷)

البته در میان حقوق دانان در این که لزوم و جواز یک حکم امضایی یا تأسیسی است چندان بحثی نشده است ولی برخی از آن ها بر این عقیده اند که لزوم و جواز یک حکم امضایی و مبتنی بر عرف و عادت است. (حائری شاهباغ، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۴۶)

با توجه به دیدگاه های مطرح شده به نظر می رسد که لزوم و جواز مقتضای ذات عقد نباشد در این صورت چگونه امکان دارد که در لزوم و جواز با بیان شروطی از آثار آنها کاست این برخلاف مقتضای عقد خواهد بود. لزوم و جواز مربوط به معاملات می شود و معاملات و احکام راجع به آن به نظر می رسد از آن جایی که از دیرباز رایج بوده است لزوم و جواز جزء احکام امضایی باشد یعنی قبل از آنکه شارع حکم آن ها را بیان کند در میان عرف و عقلاء با عقود مطرح بوده است بنابراین لزوم و جواز جزء قواعد آمره است که تراضی برخلاف آن با توجه به ماده ۲۳۲ قانون مدنی به هیچ وجه ممکن نیست.

البته در این میان اراده نیز در لزوم و جواز عقود تاثیر گذار است اگرچه نمی توان عقد لازم را به جایز و عقد جایز را به لازم تبدیل نمود یعنی تمام ویژگی ها و آثار را از آن ها سلب نمود، ولی می توان در عقود لازم با استفاده از شرط خیار از

۱ ماده ۲۳۲ ق.م: « شرط مفصله ذیل باطل است ولی مفسد عقد نیست: ۱- شرطی که انجام آن غیر مقدور باشد. ۲- شرطی که در آن نفع و فایده نباشد ۳- شرطی که نامشروع باشد.»

استحکام آن کاست و اراده طرفین را دخالت داد. در مورد عقود جایز نیز تا حدی می توان اراده را دخیل نموده و شروطی را جایگزین کرد تا از تزلزل آن کاست تا هر یک از طرفین و یا هر دو هر وقت بخواهند امکان فسخ عقد را نداشته باشند بنابراین از تاثیر اراده نمی توان در محدود ساختن و یا زوال برخی از آثار عقود جایز و لازم چشم پوشید.

گفتار سوم: وکالت بلاعزل

در فقه امامیه، عقد وکالت جایز است و هر یک از طرفین حق فسخ آن را دارند. (طباطبایی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۱) در کتب شیعه وکالت بلاعزل آن چنان که باید مورد اشاره قرار نگرفته است که توافق بر عدم فسخ و اسقاط آن باید در چه قالبی به منصفه ظهور برسد. تنها در کتاب تبصره المتعلمین آمده که بعضی گفته اند اگر وکالت در ضمن عقد لازم باشد یا در عقد لازمی شرط کنند که موکل او را عزل نکند بلکه اگر شرط کنند موکل خود مسلوب الاختیار باشد، لازم می شود. (حلی، ۱۳۶۷، ص ۴۴۲)

امکان برهم زدن وکالت را نباید مقتضا و جوهر وکالت دانست و هیچ مانعی ندارد که در نتیجه ی پیمان بین موکل و وکیل اختیار آنان محدود شود یا از بین برود. (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۲۰۲)

چنان که ماده ۶۷۹ قانون مدنی درباره عزل موکل مقرر می دارد: «موکل می تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند، مگر این که وکالت وکیل یا عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد.»

بنا بر قسمت اخیر ماده ی ۶۷۹ قانون مدنی طرق محدود شدن حق عزل موکل عبارت است از:

الف) وکالت وکیل ضمن عقد لازمی شرط شده باشد

ب) عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد

الف) شرط وکالت ضمن عقد لازم به دو صورت قابل تصور است:

۱) شرط نتیجه ۲) شرط فعل

۱) وکالت وکیل به صورت شرط نتیجه ضمن عقد لازم واقع شود؛ از مصادیق بارز وکالت بلاعزل شرط وکالت ضمن عقد لازم به صورت شرط نتیجه می باشد. در این فرض مشروط علیه ملزم به رعایت مفاد شرط می باشد. در نتیجه به محض اشتراط ضمن عقد لازم نتیجه مورد نظر ایجاد می شود. ماده ۲۳۶ قانون مدنی مقرر می دارد: «شرط نتیجه در صورتی که حصول آن نتیجه موقوف به سبب خاصی نباشد آن نتیجه به نفس اشتراط حاصل می شود». از آن جا که تحقق وکالت از قصد طرفین و درج آن ضمن عقد لازم کسب استحکام می نماید در فرض اشتراط وکالت به صورت شرط نتیجه تعهد متعهد له مبنی بر وکالت بوده و به محض اشتراط، وکالت نیز ایجاد شده است برخلاف شرط فعل که تعهد مبنی بر ایجاد وکالت در آینده است. در این مورد اختلاف چندانی وجود ندارد، تنها در مورد این که وکالت نیازمند انشاء مستقل است و یا با اشتراط ضمن عقد لازم و به صورت نتیجه می تواند واقع شود اختلاف نظر وجود دارد؛

- به نظر برخی از فقها از جمله صاحب جواهر وکالت به صورت شرط نتیجه واقع نمی گردد و به انشاء مستقل احتیاج دارد. (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۵، ص ۱۶۶)

- اما عده ای دیگر از فقها انشاء مجدد برای عقد وکالت را لازم نمی دانند.

(طباطبایی یزدی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۰)

مطلب دیگری که در مورد شرط وکالت ضمن عقد لازم به صورت شرط نتیجه مطرح می شود در مورد حق انجام مورد وکالت توسط موکل می باشد. که در این مورد نیز باید گفت که اگر موکل ضمن عقد لازم حق انجام مورد وکالت را نیز به صورت شرط نتیجه از خود سلب کرده باشد حق عزل و حق انجام مورد وکالت را نخواهد داشت اما در صورتی که نسبت به اسقاط یا انتقال حق انجام مورد وکالت سکوت اختیار کرده باشند موکل فقط حق عزل را از دست می دهد نه این که حق

۱ ایشان بر این عقیده اند که: چنان چه عقد وکالت در ضمن عقد جایز شرط شود (به نحو شرط نتیجه) وکالت لازم می شود چون عموم آیه المؤمنون عند شروطهم شامل این فقره هم می شود و تا زمانی که عقد جایز باطل نشده است وکالت هم که در ضمن آن منعقد شده باقی است (عروة الوثقی، مسئله ۱۳، ص ۱۸۸)

انجام مورد وکالت را نیز از دست بدهد این امر از مفاد ماده ۶۸۳ قانون مدنی به راحتی مستفاد می‌گردد.

۲. شرط فعل: غرض از توکیل ضمن عقد لازم به صورت فعل بدین صورت است که صرفاً شخص تعهد به انجام عملی می‌نماید. درج وکالت وکیل به صورت شرط فعل در ضمن عقد لازم این است که موکل تعهد کند که مشروط له را وکیل خود نماید.

در مورد ضمانت اجرایی چنین شرطی اختلاف نظر وجود دارد. ماده ۲۳۷ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «هرگاه شرط در ضمن عقد، شرط فعل باشد، ثباتاً یا نفیاً کسی که ملتزم به انجام شرط شده است باید آن را به جا بیاورد و در صورت تخلف طرف معامله می‌تواند به حاکم رجوع نموده، تقاضای اجبار به وفاء شرط بنماید». به نظر برخی از فقها «هرگاه عزل کند، مرتکب گناه شده است و اختیار فسخ برای مشروط له ثابت می‌شود». (عزالدین، بی تا، ص ۴۳)

در خصوص بلاعزل بودن یا نبودن چنین وکالتی که متعاقب یک شرط فعل اعطا شده باشد برخی از فقها معتقدند مشروط علیه موظف به اجرای مفاد شرط و انتخاب وکیل بوده است نه نگهداری از آن. (طباطبایی یزدی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۲). بنابراین همین که مشروط علیه وکیل را نصب کرد به مفاد شرط و تعهد خویش عمل کرده است و بعد از آن می‌تواند او را عزل نماید زیرا تعهد وی مبنی بر ابقاء و نگهداری وکیل نبوده است. در حالی که برخی از حقوقدانان بر این عقیده اند که: «وکالتی که ضمن عقد لازم، انعقاد آن شرط می‌شود در حقیقت وکالت بلاعزل است اگر چه به این امر تصریح نشود و مانند وکالتی است که به صورت شرط نتیجه حاصل شده باشد». (امامی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۳۱۱)

به نظر می‌رسد نظر اول با مبانی و قواعد وکالت سازگارتر باشد زیرا محدود کردن آزادی طرفین و سلب حق عزل بدون تصریح خلاف قاعده است و نمی‌توان شرط وکالت در ضمن عقد لازم را وکالت بلاعزل عنوان کرد. مگر این که به صورت

صریح و یا ضمنی بلاعزل بودن وکالت اظهار شود. زیرا طبق قاعده «العقود تابعه للقصود» طرفین ملزم به انجام آن چه که قصد شده و مورد توافق قرار گرفته هستند. نه چیزی که مورد قصد نبوده است. برخی از فقها از باب احتیاط گفته اند: «احتیاط واجب این است که صاحب حق به خاطر دفع ضرر ناشی از فسخ از حق خود استفاده نکند و عقد وکالت را نابه هنگام فسخ ننماید اما اگر چنین نموده و فسخ کرد هیچ گونه ضمانتی بر عهده اش نیست». (کاتوزیان به نقل از سید محمد مجاهد، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۱۹۹) بنابراین طبیعت وکالت جایز بودن آن است، در صورت تردید، اصل بقاء حق عزل و عدم توکیل به صورت وکالت بلاعزل می باشد و بار اثبات ادعای بر خلاف آن بر عهده مدعی می باشد که البته وکیل هم می تواند با ارائه شواهد و قرائن یا هر دلیل دیگری بلاعزل بودن وکالت را ثابت نماید مگر این که خلاف آن در ضمن عقد تصریح شود یا به طور ضمنی بر سقوط آن توافق شده باشد. زیرا وکالت دادن، نیابت و مأذون ساختن است نه انتقال حق یا اسقاط آن. البته دادن وکالت به صورت شرط فعل به همراه اسقاط حق (یا انتقال آن به وکیل یا ثالث) می تواند قرینه وکالت بلاعزل باشد و این قاضی است که باید از ظهور کلام موکل و سایر قرائن و امارات بلاعزل بودن وکالت و اسقاط حق موکل برای اجرای مورد وکالت را استنباط نماید. (کاتوزیان، منبع پیشین، ص ۲۰۵)

بنابراین منشأ اختلاف فقها و حقوق دانان در اثر گذاری شرط فعل همانند شرط نتیجه (به نفس اشتراط حاصل شدن) و صورت بلاعزل پیدا کردن شرط فعل می باشد.

ب) عدم عزل وکیل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد

قانونگذار در ماده ۶۷۹ قانون مدنی از شرط عدم فسخ عقد جایز به یک صورت نام برده است و آن این است که در ضمن عقد لازمی، عدم عزل وکیل شرط شده باشد. که این نوع عدم عزل بصورت شرط فعل می باشد یا به صورت شرط نتیجه و یا به صورت توافق ضمن عقد جایز و یا توافق ضمن عقد وکالت و توافق مستقل.

شرط عدم عزل به صورت شرط فعل

در مورد شرط عدم عزل به صورت شرط فعل برخی از فقهای معاصر بر این عقیده اند که: «اگر موکل در ضمن عقد لازم شرط کرده باشد که وکیل را در مورد وکالت عزل نکند شرعاً واجب است طبق شرط عمل نماید لکن اگر مخالفت کرده و عزل نموده، از وکالت عزل می شود.» بنابراین متخلف باید تاوان پیمان شکنی را بر عهده بگیرد و خسارت طرف دیگر را بپردازد. (آیه... گلهایگانی، ۱۳۶۹، ج ۳، مساله ۲۶) قانون مدنی نیز از این عقیده پیروی می کند (ماده ۲۳۷)

از نظر حقوقی نیز اگر ضمن عقد لازمی مثلاً ازدواج، بیع یا اجاره موکل تعهد کند که از حق عزل که سابقاً به موجب عقد وکالت پیدا کرده است استفاده نکند و وکیل خود را عزل ننماید یا وکیل تعهد نماید که استعفا ندهد در چنین فرضی حق عزل ساقط نشده است و چنین توافقی طبیعت جایز بودن عقد وکالت را تغییر نداده است و موکل برخلاف تعهد خویش می تواند وکیل را عزل کند یا اگر متعهد وکیل است می تواند استعفا دهد و فقط طرف دیگر استعفا مطالبه خسارت خواهد داشت نه این که بتواند از اعمال حق قانونی طرف دیگر جلوگیری کند چرا که تعهد وی صرفاً تعهد بر فعل بوده یعنی تعهد کرده بود که وکیل را عزل نکند یا وکیل تعهد کرده بود استعفا ندهد و اگر عزل کرده باشد یا وکیل استعفا داده باشد این امر تخلف از شرط بوده و متخلف را می توان ملزم به جبران خسارت نمود و چون با این شرط حق

عزل و استعفا از آن‌ها سلب نشده است بنابراین در صورت تخلف شرط کسی که شرط «عدم عزل» به نفع او شده است می‌تواند عقد اصلی را فسخ کند. (کاتوزیان، منبع پیشین، ص ۲۰۶)

شرط عدم عزل به صورت شرط نتیجه

برخی از بزرگان، در فتوای خود به اثر شرط عدم عزل و کیل این گونه نظر می‌دهند: در پاسخ به سؤال: «هرگاه در ضمن عقد لازم شرط وکالت بلاعزل بشود، آیا موکل می‌تواند آن وکالت را بر هم بزند و او را عزل کند؟» می‌فرمایند: «عزل و کیل حرام است و خلاف شرط، ولی پس از عزل منعزل می‌شود؛ چون وکالت از عقود اذنی است و از حقیقت خود خارج نمی‌شود و لو آن را به شرط نتیجه‌ی غیر قابل عزل مشروط کنیم». (آیه الله اراکی، ۱۳۷۱، ص ۵۶۶)

در حالی که از نظر حقوقی اگر عدم عزل و کیل در ضمن عقد لازم به صورت شرط نتیجه قرار داده شود وکالت بلاعزل تحقق می‌یابد چرا که نتیجه به نفس اشتراط ضمن عقد لازم ایجاد می‌شود. در این صورت بنابر اصل حاکمیت اراده طرفین و لزوم وفای به شرط اختیار عزل موکل ساقط و او پایبند به وکالت می‌شود. مادام که عقد لازم از اعتبار و استحکام برخوردار است، وکالت نیز پا برجا خواهد بود و موکل حق عزل نخواهد داشت.

بررسی شرط وکالت ضمن عقد جایز

استحکام عقد مشروط از حیث لزوم و جواز مبنای اعتبار و استحکام شرط ضمن آن است یعنی اعتبار و استحکام شرط رابطه نزدیکی با لزوم و جواز عقد دارد. اگر عقد مشروط عقد لازمی باشد شرط ضمن آن به تبع آن عقد تا زمانی که عقد از اعتبار برخوردار است و با اقاله و خیار به هم نخورده است معتبر بوده و برای مشروط علیه ایجاد الزام می‌کند. اما اگر عقد اصلی عقد جایزی باشد شرط ضمن آن نمی‌تواند بیش از آن دوام بیاورد و وجوب آن را تا جایی می‌دانند که اصل عقد پا برجا باشد. شیخ انصاری در این زمینه معتقد است شرط هنگامی لازم الوفا است که

عقد یک عقد لازم باشد چون حکم شرط ضمن عقد جایز نمی تواند از حکم عقد مشروط که یک عقد جایز است بیشتر باشد، بلکه مانند وعده است (که الزام آور نیست). (شیخ انصاری، منبع پیشین، ص ۲۲۰)

هرگاه عقد وکالت یا عدم فسخ آن در ضمن عقد جایز دیگری مانند عاریه، مضاربه و یا ودیعه مورد توافق قرار گیرد مشهور آن است که عمل بدان الزام آور نیست. (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۷، ص ۳۵۶)

به نظر می رسد علت الزام آور نبودن آن است که هریک از طرفین هر وقت بخواهند می توانند آن عقد جایز را فسخ کنند و با فسخ شرط ضمن عقد که در بحث ما وکالت بوده و خودش یک عقد جایز می باشد قابل فسخ می باشد. چون در این صورت وکالت با فسخ عقد اصلی به حالت اولیه خود بر می گردد و جایز می شود و قابلیت فسخ را دارد.

تنها فایده ای که دارد این است که در وکالت ضمن عقد جایز تا قبل از فسخ عقد جایز مشروط وکیل و موکل حق فسخ عقد وکالت را ندارند اما همین که عقد فسخ شود وکالت به حالت اولیه خود بر می گردد.

توافق ضمن عقد وکالت و توافق مستقل

شاید چنین تصور شود که توافق بر بلاعزل بودن وکالت باید در قالب خاصی باشد و در ضمن یکی از عقود معین چنین شرطی قرار داده شود تا از اعتبار لازم برخوردار گردد اما به نظر فقها^۱ و طبق ماده ۱۰ قانون مدنی اصل بر اراده آزاد طرفین قراردادهای نهاده شده و افراد مجاز شده اند که هر نوع قراردادی را ببندند و هر نوع توافقی بنمایند مگر قرارداد و توافقی که بر خلاف نص صریح قانون باشد (میرزای

۱ «جواز اصل معاوضه دلیل نمی خواهد چون اصل، براءت ذمه و اباحه است. عدم ورود منع کافی است در جواز...» یعنی بدیهی است هر معاوضه و هر عقد درست است، درست بودن معاوضات علی الاطلاق دلیل لازم ندارد.

قمی، ۱۳۲۴، ص ۵۳۰).^۱ بنابراین اشخاص می توانند توافق خودشان را در قالب هایی غیر از عقود معین بریزند و هیچ محدودیتی در این زمینه غیر از مخالفت با قانون وجود ندارد، یعنی اراده کارساز است نه شکل و قالب و آن چه در قراردادها به آن پایبند می شوند و بر ایشان محترم است توافق و اراده مشترک آنان می باشد نه شکل قرارداد. (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۰۹)

بنا به مراتب مذکور در موردی که طرفین وکالت در ضمن همان عقد توافق بر بلاعزل بودن وکالت یا حسب مورد، توافق بر سقوط حق عزل در ضمن آن می نمایند لزوم احترام به اراده آزاد و مشترک طرفین ایجاب می نماید که از مفاد آن پیروی شود. البته شایان ذکر است سلب و اسقاط حق باید در حدود مقررات مواد ۵۹۵ و ۹۶۰ قانون مدنی باشد.

در فرض شرط ضمن عقد وکالت طرفین در واقع به موجب یک عقد خارج لازم^۲ و به صورت مستقل توافق بر سلب حق از خودشان نموده اند و با شرط عدم عزل و یا استعفا از این حق خود چشم پوشی کرده اند حتی طرفین می توانند حق عزل و حق استعفا را کلاً ساقط نمایند و هیچ مانع قانونی سر راه آنان قرار ندارد، اما بر این که چنین وکالتی وکالت بلاعزل تلقی شود باز حتماً باید شرط ضمن عقد وکالت به صورت شرط نتیجه باشد نه شرط فعل. چرا که شرط فعل حق عزل را از

۱ به نظر می رسد ماده ۷۵۴ ق م می تواند تمثیلی بارز برای ماده ۱۰ قانون مدنی باشد یعنی هم چنانکه هر صلحی نافذ است جز صلح بر امری که غیر مشروع باشد ماده ۱۰ نیز دال بر این است که هر قراردادی صحیح است مگر اینکه مخالف صریح قانون باشد.

۲ ضمن عقد خارج لازم: آن چه در اسناد وکالتی بدین مضمون قید و درج می گردد در واقع عدم عزل وکیل است که در خارج شرط شده است و لزومی ندارد که آن عقد لازم فیما بین وکیل و موکل منعقد گردد همان طور که می تواند بین موکل و شخص ثالثی هم واقع شود، تصریح عبارت مذکور در سند وکالت فی الواقع ثبت اقرار موکل است نه اینکه دلالت بر وجود عقد لازمی بین وکیل و موکل نماید. (حقوق مردم در دفاتر اسناد رسمی و ادارات ثبت اسناد، ص ۳۷۵)

بین نمی‌برد اگر چه موکل تعهد کرده، که عزل نکند تا زمانی که حق عزل موکل به صورت شرط نتیجه اسقاط نشده باشد، نمی‌توان مورد را از مصادیق وکالت بلاعزل به حساب آورد.

اثر موت موکل یا وکیل در وکالت بلاعزل

امروزه به لحاظ موانع متعددی که در تنظیم اسناد قطعی وجود دارد، اصحاب معامله بیشتر معاملات خود را در قالب عقد وکالت بلاعزل انجام می‌دهند. به نحوی که سمت وکیل به صورت جزء لایتجزای قرارداد اصلی موضوع وکالت در می‌آید و به صورت یک واحدی غیر قابل تجزیه نمود پیدا می‌کند. بدین گونه، معاملات وکالتی در شرایط کنونی رایج گردیده و مهمترین نگرانی در این نوع اسناد، موت موکل یا وکیل و تأثیر آن بر معاملات وکالتی است که در نظر اول منطبق با ماده ۶۷۸ قانون مدنی است. هرچند احتیاجات کنونی بازنگری و ژرف اندیشی دوباره ای در این زمینه می‌طلبد، باید توجه داشت که این نوع وکالت‌ها از صورت «اذن و نیابت محض» خارج گردیده و هویتی نو یافته است. و این تفویض مراتب و انحاء گوناگونی دارد. چنان که مثلاً انتخاب رئیس جمهور (موضوع اصل ۱۱۴ قانون اساسی) و انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی (موضوع اصل ۶۲ قانون اساسی) مرتبه ای از مراتب وکالت است ولی موکلین (مردم) نمی‌توانند به استناد احکام وکالت آن‌ها را از سمت خود عزل نمایند. زیرا در این نوع وکالت، نوعی «احداث ولایت» ملحوظ است. (اشرفی، بی‌تا، ص ۵۰۷)

مرحوم «حاج ملا محمد اشرفی (ره)» در یکی از پرسش و پاسخ‌های خود این احتمال را که وکیل مانند ولی و موکل مانند مولی علیه باشد مطرح نموده است. وکالت در این حالت شبیه به «وصایت» می‌شود. زیرا در وصایت نیز احداث ولایت مطرح است (اشرفی، بی‌تا، کتاب صلح، ص ۴۱۳)

این مطلب در دو عنوان مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱) تأثیر موت موکل بر وکالت بلاعزل:

مرحوم صاحب جواهر(ره) در رابطه با تأثیر موت موکل بر وکالت بلاعزل فرموده اند که در این حالت وکالت بلاعزل باطل می‌شود؛ زیرا در باب «سالبه به انتفاء موضوع» است و موضوع وکالت «استنابه» (موضوع ماده ۶۵۶ ق.م) است و استنابه با از بین رفتن موکل از بین می‌رود؛ بنابراین مستند به جایز بودن عقد وکالت بلاعزل نیست، و این نظر مشهور فقهاست. (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۵، ص ۱۶۶)

برخی دیگر از فقها از جمله «مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی(ره)» برخلاف نظر مشهور فقها، بر آن است که وکالت بلاعزل با موت موکل باطل نمی‌شود. ایشان پس از نقل دلیل نظر مشهور، آن را بدین گونه رد می‌کند که: دلیل مشهور آن است که ملاک جواز تصرف وکیل، اذنی است که از سوی موکل دارد که با موت موکل از بین می‌رود. پاسخ به این دلیل و رد آن این است که حدوث اذن برای بقای وکالت کافی است. (طباطبایی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۴).

و لذا اگر موکل وکالتی بدهد و کاملاً آن را فراموش کند به نحوی که در خزانه ذهنش اثری از آن نماند، تصرفات وکیل نافذ و معتبر است. نیز موکل حق دارد بگوید؛ تو در زمان حیات و پس از مرگم وکیل من هستی و نهایت این است که نسبت به پس از مرگ وکالت عنوان وصیت به خود می‌گیرد. بنابراین وکالت همیشه نیابت محض نیست. بلکه گاهی ایجاد «سلطنت و تسلط» می‌کند چنانچه چه برخی از فقها به این مطلب تصریح نموده اند. (اشرفی، بی تا، ص ۵۰۷)

قانون مدنی نیز در این مورد از نظر مشهور فقها تبعیت می‌کند.

۲) تأثیر موت وکیل بر وکالت بلاعزل

با موت وکیل، وکالت بلاعزل نیز باطل می‌شود. زیرا وجود و حیات وکیل به مثابه «موضوع» برای عقد وکالت است و با ممات وکیل، عقد وکالت از باب سالبه به انتفاء موضوع باطل می‌شود. و این نظر مشهور فقها و قانون مدنی است. (طباطبایی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۴)

لیکن با وحدت ملاک از ماده ۷۷۷ قانون مدنی می توان وکالت مزبور را بعد از موت وکیل برای ورثه وی پابرجا دانست. فقهای طرفدار این نظر گفته اند: چون وکالت های بلاعزل جنبه مالی دارد و متعلق آن حقی برای وکیل ایجاد می کند ، لذا پس از موت او جزء عموم «ماترک المیت» اختیارات وکالت عیناً همچون سایر حقوق متوفی به وراثت قانونی وی انتقال می یابد. (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۵، ص ۱۶۸)

صاحب جواهر (ره) در تحلیلی دقیق علت عدم بطلان وکالت در ضمن عقد رهن را این گونه بیان می کند که: وکالت مرتهن در فروش عین رهینه که در ضمن عقد درج گردید یک نوع «وکالت تبعی» است که اصل در آن اختیار در فروش از طرف بایع است. و این معنی غیر نفس وکالت است لذا با موت مرتهن این اختیار به ورثه وی انتقال می یابد. و ایشان بر این نظرند که وکالت با موت وکیل یا موکل باطل می شود. (نجفی، منبع پیشین)

تأثیر جنون وکیل یا موکل در وکالت بلاعزل

جنون یا دیوانگی در اصطلاح حقوقی ، صفت کسی است که فاقد تشخیص نفع و ضرر و حسن و قبح است. به علاوه احراز جنون با دادگاه است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۰۰) جنون بردو گونه می باشد؛ ادواری که گاهی در انسان بروز می کند و اطباقی که حالت دیوانگی همیشگی است. با توجه به بند ۳ ماده ۶۷۸ قانون مدنی موت یا جنون وکیل یا موکل را موجب انقضای وکالت می داند.

شایان ذکر است که موکل و وکیل در حالت سلامت عقلی، اقدام به بستن عقد وکالت کرده اند و حتی مجنون ادواری ، در حالت افاقه ، قرارداد وکالت را منعقد نموده است، اما پس از آن و قبل از انجام موضوع وکالت ، موکل یا وکیل دچار بیماری جنون می شود و وکالت منفسخ و اذن قطع می گردد؛ یعنی آن چه هنگام انعقاد وکالت برای صحت آن لازم بوده ، در ادامه آن هم ضروری است ، خواه ممنوعیت و بطلان عقد مجنون برای حمایت از او باشد و خواه برای جلوگیری از ورود ضرر به طرف دیگر عقد. در مورد بطلان عقد وکالت در خصوص جنون

ادواری تردیدهایی وجود دارد زیرا در مورد جنون ادواری در قانون مدنی مستقلاً حکمی دیده نمی‌شود. برخلاف جنون دائمی، ولی از آن جایی که در بند ۳ ماده ۶۷۸ قانون مدنی به طور مطلق آمده که؛ «جنون» عقد وکالت را مرتفع می‌کند دلالت دارد که این جا هم شامل اطباقی و هم ادواری است و ثانیاً جوهره وکالت اذن است زمانی که در جنون ادواری حالت جنون دست داد اعمال حقوقی او زائل شده و در نتیجه اذن مرتفع می‌شود و به سبب آن عقد نیز از هم گسسته می‌شود، به نظر می‌رسد این امر که وکالتنامه واحدی بارها باطل و مجدداً خود به خود اعتبار یابد صحیح نباشد و این امر با مفاد ماده ۱۲۱۳^۱ قانون مدنی سازگار نمی‌باشد.

درباره جنون برخی از فقهای ما معتقدند که وکالت بنا بر اقوی دیوانگی مستمر و بنا بر احتیاط در غیر چنین دیوانگی (مثلاً ادواری) باطل می‌شود. (موسوی خمینی، بی تا، ج ۳، ص ۷۷)

برخی از حقوق دانان نیز معتقدند: «... جنون خواه اطباقی باشد و یا ادواری اگر چه مدت آن کوتاه و چند دقیقه بیش به طول نینجامد موجب ارتفاع وکالت می‌گردد.» (امامی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۳۱۸)

تأثیر سفاقت، بی‌هوشی و فراموشی در وکالت بلاعزل

قانون مدنی در ماده ۶۸۲ مقرر می‌دارد: «محجوریت موکل موجب بطلان وکالت می‌شود مگر در اموری که حجر مانع از توکیل در آن‌ها نمی‌باشد و هم چنین است محجوریت وکیل مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد.» در ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی صغار، اشخاص غیر رشید و مجانین را محجور و از تصرف در اموال و حقوق مالی خود، ممنوع می‌باشد. منظور از محجور در ماده ۶۸۲ قانون مدنی تنها می‌تواند شامل اشخاص غیر رشید؛ یعنی سفیه باشد. زیرا از جنون در ماده

۱ ماده ۱۲۱۳ ق.م.ا: «... اعمال حقوقی که مجنون ادواری در حال افاقه می‌نماید، نافذ است مشروط بر آن که افاقه او مسلم باشد.»

۶۸۲ قانون مدنی سخن گفته شده است و تنها عارضه ای که احتمال دارد در خلال

وکالت باعث انحلال آن شود «سفه» است. (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۲۱۳)

در مورد «سفه» گفته اند؛ عدم رشد یا صفت شخص بالغ (کبیر) که تصرفات او در اموال و حقوق خویش جنبه عقلایی نداشته باشد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۳، ص ۳۵۸) نکته دیگر این که، برابر ماده ۱۲۴۱ قانون مدنی معاملات و تصرفات غیر رشید در اموال خود نافذ نیست مگر با اجازه ولی یا قیم او...؛ مع ذلک تملکات بلاعوض از هر قبیل که باشد بدون اجازه هم نافذ است. نمونه این تملکات می تواند قبول هبه و صلح بلاعوض و حیازت مباحات باشد. بنابراین اگر موضوع وکالت، تملکات بلاعوض یا اموری غیر مالی باشد و شخص سفیه برای آن ها به دیگری وکالت دهد، قرارداد وکیل با موکل سفیه، صحیح و معتبر است. به علاوه، عارض شدن سفاهت در اثنای وکالت موجب بطلان نخواهد شد. (امامی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۳۱۹) ولی آن گونه که برخی هم نوشته اند؛ نسبت به امور دیگر که سفیه نمی تواند در آن تصرف بنماید مانند معاملات و عقود (غیر از قبول صلح و هبه بلاعزل) ایجاباً و قبولاً سفیه در اثنای وکالت موجب انفساخ عقد مزبور خواهد بود. (کاتوزیان، ۱۳۸۵، همان، صص ۱۴۴ و ۱۴۵)

ولی مشهور فقها وکالت سفیه را پذیرفته اند. (نجفی، ج ۲۶، ص ۵۸)

قانون مدنی در مورد تأثیر بی هوشی (اغماء)، خواب و فراموشی در انحلال یا عدم آن در عقد وکالت حکم یا پاسخی ندارد و اسمی از آن نبرده است. فلذا نمی توان موارد مزبور را موجب انقضا و انحلال عقد وکالت دانست.

از آن جایی که در فقه ما بعضی بی هوش شدن وکیل یا موکل را مانند جنون در شمار موارد انحلال عقد وکالت دانسته اند؛ (محقق حلی (ترجمه یزدی)، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۳۱) به نظر می رسد اگر قضاوت دادگاه ها به استناد ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی که در این خصوص به دلیل ساکت بودن قانون و غیره به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر مراجعه و در پی یافتن حکم قضیه بوده باشند رویه قضایی چگونه خواهد بود؟ البته فقها در مورد مدت اغماء و تأثیر آن در بطلان اختلاف نظر دارند با

این حال بعید به نظر می‌رسد که با استفاده از این شیوه هم بی‌هوشی و خواب و فراموشی هر یک از طرفین را باعث بطلان آن دانست. زیرا، علت انحلال عقد وکالت با عارض شدن فوت و جنون و آثار آن با آثار بی‌هوشی متفاوت است. مثلاً برای چند ساعت عمل جراحی که فرد را بی‌هوش می‌کنند. بعید به نظر می‌رسد که باعث بطلان وکالت شود.

بنابراین آن چه از بیان فقها بر می‌آید این است که بی‌هوشی و کیل یا موکل باعث بطلان عقد وکالت نمی‌شود و به طریق اولی خواب هم، اگرچه طولانی، نقشی در بی‌اعتبار کردن وکالت نخواهد داشت که عرف جامعه ما هم این موضوع را پذیرفته است در مورد فراموشی نیز مانند این که کسی به دلیل بستن وکالت‌های فراوان یا سپری شدن مدت طولانی از آن‌ها به یاد نیاورد که وکیل یا موکل وکالتنامه‌ای بوده است. در نظام حقوقی ما این نوع وکالت نامه‌ها از اعتبار لازم برخوردار می‌باشد.

در اینجا سوالی مطرح می‌شود که در صورت تحقق سفاهت یا جنون حاکم شرع ولی سفیه یا مجنون می‌شود یا نه؟

همانطور که می‌دانیم وکالت عقدی است جایز و از جمله عقود اذنی می‌باشد، به استناد ماده ۶۷۸ و ۶۸۱ قانون مدنی و این که وکالت عقدی است که بر مبنای اعتماد و نیابت طرفین به یکدیگر نهاده شده است، در صورت بروز سفاهت یا جنون اذن که مقوم عقد بوده قطع می‌شود و وکالت باطل و منفسخ می‌گردد در حالی که در عقود تملیکی و عهدی حق و تکلیف ناشی از عقد از رابطه شخصی جدا می‌شود و در نتیجه از مرگ، جنون و سفه آسیبی نمی‌بیند (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۳). از نظر فقهی نیز سفاهت و جنون از جمله موارد انفساخ وکالت به شمار می‌آیند خلاصه این که انفساخ به موت، جنون و سفاهت از آثار عقود جایز اذنی است نه از آثار مطلق عقود جایز و به محض باطل شدن عقد چیزی نمی‌ماند که به حاکم شرع

به عنوان ولی تنفیذ شود. انفساخ به موت و جنون و سفاهت از موارد انحلال قهری وکالت می باشد.

انتفاء قهری موضوع وکالت

انتفاء قهری موضوع وکالت نیز از جمله موارد انحلال قهری وکالت می باشد، مطابق ماده ۶۸۳ قانون مدنی «هرگاه متعلق وکالت از بین برود وکالت منفسخ می شود». از بین رفتن متعلق وکالت به معنی تلف شدن مال موضوع وکالت است مثلاً خانه ای را که وکیل، وکالت در فروش آن را دارد، بر اثر زلزله ویران شود و یا زوجه ای که وکیل، وکالت در طلاق او را دارد، فوت نماید. در چنین مواردی دیگر وکالت معنایی ندارد چون موضوع آن، که وکالت به خاطر آن منعقد شده، منتفی است.

پس وکالت با تلف شدن متعلق وکالت باطل می شود مانند فوت زوجه ای که وکیل وکالت در طلاق او را دارد. (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۷، ص ۳۶۳) و هم چنین، موکل عملی را که مورد وکالت است خود انجام دهد یا به طور کلی عملی را که منافی با وکالت وکیل باشد به جا آورد؛ مثل این که مالی را که به فروش آن وکالت داده بود، خود بفروشد وکالت منفسخ می شود.

نتیجه:

عقد وکالت از مصادیق بارز عقود اذنی است؛ چون حقیقت آن استنباه در تصرف است و جواز در عقود اذنی مقتضای ذات این عقود و لازمه طبیعت آن هاست و علت اصلی انفساخ عقد وکالت و حتی وکالت بلاعزل در صورت موت، جنون و سغه به جایز بودن عقد مربوط نمی شود بلکه به خاطر انقطاع اذنی است که موکل به وکیل داده است.

با توجه به منطوق ماده ۶۷۹ قانون مدنی، هر گاه وکالت وکیل یا عدم عزل او در ضمن عقد شرط شده باشد موکل از حق عزل وکیل بی بهره می ماند و وکالت، وکالت بلاعزل خواهد بود. و شرطی که به موجب آن اشخاص می خواهند وکالت را به صورت بلاعزل نمایند حتماً باید به صورت شرط نتیجه باشد تا در صورتی که موقوف به امر دیگری نیست به نفس اشتراط حاصل گردد و اگر شرط وکالت یا شرط عدم عزل که به صورت شرط فعل بیان گردد وکالت بلاعزل محسوب نمی شود در واقع تنها صورت قابل استنتاج از چنین شرطی، شرط نتیجه می باشد.

فهرست منابع

-منابع فارسی

- ۱- قرآن کریم، ۱۳۷۷، ترجمه الهی قمشه ای، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دهم.
- ۲- اراکی، م.، ۱۳۷۱، توضیح المسائل، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۳- امامی، ح.، ۱۳۸۹، حقوق مدنی، تهران: انتشارات اسلامی، چاپ بیست و دوم، جلد ۲.
- ۴- امیری قائم مقامی، ع.، ۱۳۸۵، حقوق تعهدات، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، جلد ۲.
- ۵- بروجردی، م.، ۱۳۳۶، حقوق مدنی، تهران: کتابفروشی اسلامیة، چاپ پنجم، جلد ۲.
- ۶- جعفری لنگرودی، م.، ۱۳۶۳، حقوق تعهدات، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، جلد ۱.
- ۷- حائری شاهباغ، ع.، ۱۳۷۶، شرح قانون مدنی، تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ اول، جلد ۲.
- ۸- درودیان، ح.، ۱۳۷۹، جزوه حقوق مدنی ۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۹- حلی (محقق اول)، ا.، ۱۳۶۴، شرایع الاسلام (ترجمه ابوالقاسم ابن احمد یزدی، به کوشش محمد تقی دانش پژوه)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، جلد ۱.
- ۱۰- شهیدی، م.، ۱۳۸۵، تشکیل قراردادها و تعهدات، تهران: انتشارات مجد، چاپ پنجم.
- ۱۱- کاتوزیان، ن.، ۱۳۸۵، درسهایی از عقود معین، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم، جلد ۴.
- ۱۲-، ۱۳۷۶، قواعد عمومی قراردادها، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، جلد ۱.
- ۱۳- محقق داماد، م.، ۱۳۷۹، حقوق قراردادها در فقه امامیه، به کوشش جلیل فنوتی و همکاران، تهران: انتشارات سمت، جلد ۱.
- ۱۴- موسوی خمینی، ر.، (بی تا)، تحریر الوسیله، مترجم: علی اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، جلد ۳.

منابع عربی

- ۱- اشرفی، م.، (بی تا)، شعائر الاسلام؛ کتاب صلح، (بی جا).
- ۲- انصاری، م.، ۱۳۴۷، مکاسب، قم: اسماعیلیان، چاپ سوم.
- ۳- بجنوردی، ح.، ۱۳۸۹، القواعد الفقهیه، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، جلد ۴.
- ۴- حر عاملی، م.، (بی تا)، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت، جلد ۶.
- ۵- حسینی عاملی، م.، ۱۳۲۷، مفتاح الكرامة، قاهره: مطبعة الشوری، جلد ۷.
- ۶- حکیم، م.، (بی تا)، مستمسک العروة الوثقی، قم: مکتبه السید المرعشی، جلد ۱۳.
- ۷- حلی (محقق اول)، ا.، ۱۴۰۹، شرایع الاسلام، تهران: انتشارات استقلال، جلد.
- ۸- حلی (علامه حلی)، ح.، ۱۴۱۸، قواعد الاحکام، قم: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، جلد ۲.
- ۹- جبعی العاملی (شهید ثانی)، ز.، ۱۴۲۵، مسالک الافهام الی تنقیح الشرایع الاسلام، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ دوم، جلد ۱.
- ۱۰- زبیدی، م.، ۱۹۸۹، تاج العروس، بیروت: مکتبه الحیاء، جلد ۴.
- ۱۱- زبیدی، م.، ۱۹۸۹، تاج العروس، بیروت: مکتبه الحیاء، جلد ۴.
- ۱۲- طباطبایی یزدی، م.، (بی تا)، عروه الوثقی، بی جا، جلد ۶.
- ۱۳-، ۱۳۸۷، حاشیه مکاسب، تهران: دارالمعارف اسلامی، چاپ افست.
- ۱۴- عز الدین، م.، (بی تا)، الاسلام و القضا یا الساعه، بیروت.
- ۱۵- موسوی خمینی، ر.، ۱۴۰۷، البیع، تهران: وزارت ارشاد، جلد ۴.
- ۱۶- موسوی گلپایگانی، م.، ۱۳۶۹، مجمع المسائل، قم: دار القرآن الکریم، جلد ۳.
- ۱۷- میرزای قمی، ا.، ۱۳۲۴، جامع الشتات، مجموعه فتاوا، چاپ سنگی.
- ۱۸- نائینی، م.، ۱۳۵۸، منیة الطالب، نجف: مطبعة المرتضویه، جلد ۲.
- ۱۹- نجفی، م.، ۱۹۸۱، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، جلد ۲۵، ۲۷، ۲۹.

مقالات

- ۱- بهارلویی، س.، عدم عزل وکیل و حق فسخ موکل، خبرنامه کانون و کلای دادگستری اصفهان، ۸۹.
- ۲- چای بخش، م.، بررسی حقوقی شرط عدم عزل وکیل در ضمن عقد وکالت، ماهنامه کانون.
- قاسم زاده، م.، وکالت بدون فسخ و وکالت بدون استعفا، دیدگاه های حقوقی، ش ۳، ۱۳۷۵.